

● دکتر مصدق در پهنه آموزش و دانش / دکتر ناصر تکمیل همایون

درآمد

مردان بزرگ تاریخ که با توانمندی‌ها و زمان‌سنجی‌های خود در مسیر تاریخ نوآوری‌هایی پدید آورده‌اند، همگان ساخته و پرداخته تاریخ و زمانه خود هستند. اوضاع و احوال روزگار، دگرگونی‌های زمان، فرهنگ و خانواده و آموزش و پرورش و موقعیت‌های پیش‌آمده اجتماعی، اقتصادی و تصادف‌های غیرمترقبه و جز اینها در ساخته شدن شخصیت و منش هر انسانی به‌صورت‌های گوناگون اثراتی پدید آورده‌اند. خانواده و تعلقات خانوادگی و آموزش‌های نخستین عمدی و غیرعمدی در باروری و شکل‌گیری نوزادان و خردسالان نقش بیشتری دارند. دکتر محمد مصدق و شخصیت برجسته او نتیجه محیط خانوادگی و آموزش و پرورش بوده است که پیش از تولد زمینه‌اش به مصداق «السعيد سعيد في بطن امه و الشقی شقی في بطن امه» فراهم گردیده بود و جامعه و تحولات آن در تکوین خصلت‌های اصلی کارسازی داشته است. در این گفتار جنبه‌های تربیتی و تحصیلات ابتدایی آن مرد بزرگ که بی‌تردید پایه و مایه کردارها و کنش‌ها و اندیشه‌ها و باورهای دوره‌های بعدی زندگی اجتماعی و سیاسی وی بوده، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. ولادت محمد مصدق السلطنه و دوران کودکی

محمد مصدق السلطنه در بیست و نهم اردیبهشت ماه ۱۲۶۱ خورشیدی (۲۰ ماه مه ۱۸۸۲ م) در خانواده دیوانیان قاجار (تفرشی و آشتیانی) در محله جنوب غربی تهران آن روزگار



• مصدق (کودک نشسته) موقعی که به استیفای خراسان منصوب می‌شود. در وسط میرزا علی اکبر مستوفی موزه و کنار او حاج محمد حسن امین دارالضرب دیده می‌شوند. (از مجموعه ایرج افشار)

(گذر وزیر دفتر، حوالی ساعت مشیرالسلطنه) متولد شد. پدرش میرزا هدایت (ف ۱۲۷۴ ش) از مستوفیان خوشنام عصر ناصری و مادرش ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه (۱۲۷۰ - ۱۳۵۰ ق/ف ۱۳۱۱ ش) دختر فیروز میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه قاجار (مادر وی حاجیه هما خانم دختر بهمن میرزا بهاء‌الدوله پسر دیگر عباس میرزا) بود. بدین سان نجم‌السلطنه دخترعموی ناصرالدین شاه و خواهر عبدالحسین میرزای فرمان‌فرما است و محمد (پسر میرزا هدایت) که بعدها ناصرالدین شاه (پسرعموی مادرش) لقب مصدق‌السلطنه به او داد، عصاره

اشرافیت دیوان سالار ایران عصر قاجاریه بشمار می‌رود.

میرزا هدایت وزیر دفتر (پدر دکتر مصدق) فزون بر مشاغل مالیه و مستوفی‌گری دیوان، اهل شعر و ادب و عرفان هم بود و با مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی (۱۲۵۰-۱۳۱۰ ق) روحانی منزّه و پاکدامن و شجاع عصر ناصری حشر و نشر داشت و در همکاری با امیرکبیر از وفاداران سنت «میرزا تقی‌خان» بود و در حیات خود سعی داشت فرزندش با فرهنگ ایرانی و ادب فارسی و ارزش‌های دینی و چگونگی امور دیوانی آشنایی یابد و در این باب موفق هم شد. میرزا هدایت در سال ۱۲۷۳ خورشیدی از ملترمان رکاب ناصرالدین شاه در سفر عتبات عالیات بود و در بازگشت از سفر به مرض و با دار دنیا را وداع کرد و بر پایه رسوم جاری در آن زمان، پاره‌ای وظایف پدر بر عهده پسرش محمدخان (سیزده ساله) نهاده شد و بدان سان که اشاره گردید لقب مشهور مصدق‌السلطنه نیز هم‌زمان به وی داده شد و بعدها وی به نام خانوادگی «مصدق» بسنده کرد. در سال ۱۲۷۵ خورشیدی (۱۳۱۳ ق) ناصرالدین شاه به قتل رسید و مصدق‌السلطنه نوجوان تحت حمایت کامل مادرش قرار گرفت. اما خانم نجم‌السلطنه (مادر دکتر مصدق) نیز بانویی با کفایت و توانا و اندیشه‌گر بود و در تعلیم و تربیت فرزندش نهایت علاقه‌مندی را نشان داد. دکتر مصدق بارها از وی در گفتار و نوشتارهای خود به نیکی و احترام یاد کرده و رسالهٔ دکتری خود را به عنوان سپاسگزاری به معظّم‌لها تقدیم داشته است.^۱

۳۳۵

دکتر مصدق پس از درگذشت پدر، به معنای دقیق کلمه پرورش یافته مادرش بوده و آن زن بلندمرتبه که به قول خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی) «زیر مقنعه کلاه‌داری کرده است» زنی بود، شجاع و سخاوتمند و خیر (واقف و بانی بیمارستان نجمیه و...) و مردم‌دوست به طوری که در نامه‌ای به برادرش عبدالحسین میرزا فرمان‌فرما نوشته است «برادر، من و تو کی هستیم که بتوانیم مردم را نگهداریم و یا چیزی دهیم؟ هر کس را خداوند روزی می‌دهد و نگه می‌دارد. هرگز به این عقیده نباش که به کسی چیزی دادی، به هر کس هرچه دادی مال خودش بود و پیش شما بود به حواله خداوندی دادی»^۲ خانم دکتر اتحادیه آورده است:

۱. دکتر مصدق در بیان واقعه‌ای در ارتباط با انتخابات دوره سوم نوشته است: «از این پیش‌آمد آنقدر متأثر شدم که به من حالت تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته‌های مرا شنید اظهار نمود: "ای کاش به جای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی، مگر تو نمی‌دانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هرگونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید. چون می‌دانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدائدی است که در راه مردم تحمل می‌کنند».

دکتر مصدق ادامه داده است «این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر کرد که آن را برنامه زندگی قرار دادم و از آن به بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم» خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، ص ۸۴.

۲. اتحادیه (نظام مافی) منصوره - زبانی که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده‌اند، زندگی ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه (تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۸۸) ص ۶۴.



• میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر (پدر دکتر محمد مصدق)

«خانم نجم‌السلطنه علاقه بسیاری به زیارت رفتن داشت. بنابراین در طول عمر خود از هر فرصتی برای تمسک به آن سود می‌جست تا به زیارت مخصوصاً زیارت مشهد و قم برود. حتی وقتی برادرش فرمان‌فرما (عبدالحسین میرزا) در تبعید عراق بسر می‌برد به زیارت کربلا و سپس سفر حج رفت.»^۱

مادر نجم‌السلطنه (حاجیه هما خانم) نیز زنی مقدسه بود. در همان گذر وزیر دفتر مسجدی بنا کرد که هنوز هم با نام «مسجد شاهزاده خانم» مشهور است. همچنین «ساختن و مرمت بقعه امامزاده داود تماماً با هزینه او انجام گرفت»^۲ و این شیوه مرضیه توسط دکتر مصدق در دوره اقامت در احمدآباد (۱۳۲۵) با تعمیر و بازسازی امامزاده جعفر^۳ استمرار داشت.^۴

دکتر مصدق در دامان آن مادر (نجم‌السلطنه) و آن مادر بزرگ (حاجیه هما خانم، دختر بهمن میرزا) کودکی خود را به سر آورد. مقبره حاجیه هما خانم در کربلا است و نجم‌السلطنه و برادرش عبدالحسین میرزا فرمان‌فرما، «تمام عمر بر سر مزار مادر خود در کربلا چراغ

۱. همان، ص ۳۵.

۲. عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (تهران، نشر گفتار ۱۳۸۰)، ج ۳، ۱۴۵۴.

۳. همان.

۴. عسگری، حسین، مؤلف کتاب دشتی به پهنای تاریخ (تهران، شهید محی ۱۳۸۵) درباره امامزاده جعفر ساوجبلاغ قزوین نوشته است «براساس گفته اهالی این امامزاده مورد احترام دکتر محمد مصدق نیز بوده به طوری که رعایای خطاکار را جهت قسم خوردن به عدم انجام آن خطا به صحن امامزاده می‌آورده است. در سال ۱۳۲۵ خورشیدی صحن امامزاده را به طور کلی مرمت و بازسازی کرد» ص ۲۶۸.



• ملکشاه خانم نجم‌السلطنه (مادر دکتر محمد مصدق)

روشن کرده‌اند^۱ خانم نجم‌السلطنه به خواست شخصی خود مقداری از درآمد حاصله از موقوفه شخصی را برای برگزاری مراسم، «تعزیه‌داری سیدالشهداء در مسجد مرحوم شاهزاده خانم والده ماجده» خود در گذر وزیر دفتر تعیین کرده بود.^۲

۲. تحصیلات ابتدایی

یکی از جلوه‌های آموزشی ایرانیان که ریشه در فرهنگ عصر باستان خاصه دوره ساسانیان داشته و در دوران اسلامی به‌ویژه در زمان خلافت عباسیان مورد اقتباس مسلمانان قرار گرفت، تفاوت تعلیم فرزندان گروه‌های ممتاز جامعه و فرزندان توده‌های مردم بود که در تاریخ آموزش و پرورش ایران با عنوان ادب و اخلاق زیر نظر مؤدبان (آموزگاران سرخانه) و تعلیم و تربیت زیر نظر معلمان (مکتب‌داران) مورد بررسی قرار گرفته است.

دکتر عیسی صدیق که از متخصصان آموزش و پرورش در دوره پهلوی بود، در چگونگی نهاد آموزش نزد «فراستان» و «فرودستان» آورده است: «امرا و اعیان و اشراف و توانگران اطفال خود را به مکتب نمی‌فرستادند زیرا به واسطه نواقصی که مکتب داشت و عادات و اخلاق زشت کودکان دیگر، مکتب مناسب با حیثیت و شئون خداوندان نعمت نبود.»^۳

۱. زندگی ملک تاج خانم نجم‌السلطنه، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران (تهران، سازمان تربیت معلم ۱۳۴۲) ص ۲۸۰.

از این رو در درون دربارها و خانه‌های بزرگ دیوانیان و اعیان و اشراف «درس‌خانه»هایی برپا می‌شد و فرزندان بزرگ‌زادگان و وابستگان آنان برای تحصیل و تخلق به شیوه‌های حیات بزرگان و دیوانیان و آمادگی جهت گرفتن شغل‌های برجسته دولتی در آنجا به تأدیب و کسب دانش‌های زمان مشغول می‌شدند. این امر در سراسر تاریخ ایران به ویژه در دوره‌های فرمان‌روایی آل‌بویه و پادشاهی صفویان برقرار بود و تا دوره قاجاریه استمرار پیدا کرد. مرحوم عبدالله مستوفی درباره مکتب‌خانه خاندان خود آورده است: «بالاخانه سردر مدخل حیاط که می‌دانیم از سمت چپ در مدخل پلکان داشت، مکتب‌خانه خانوادگی ما بود. این محل از کی برای این کار تخصیص یافته بود، کسی چیزی از تاریخ آن نمی‌دانست.»^۱

بدین سان می‌توان باور داشت که روان‌شاد دکتر مصدق، از کسانی بود که به دلایل تعلقات خانوادگی و اشرافی از نظام آموزشی ویژه گروه‌های ممتاز جامعه برخوردار یافته است. نگارنده از چگونگی تحصیل مکتب‌خانه‌ای دکتر مصدق یا داشتن «معلم سرخانه» به‌طور دقیق آگاهی ندارد، وی در جایی درباره بعضی دانش‌های اداری آورده است «در مکتب‌خانه‌های روز نیاموخته‌ام»^۲ که این مکتب‌خانه، نهاد آموزشی مورد نظر نیست. اما می‌توان از «درس‌خانه»های اشرافی یاد کرد که عبدالله مستوفی همانند دیگر اشراف‌زادگان در آن تحصیلات خود را انجام می‌دادند. اگر این حدس و گمان درست باشد، چگونگی آن را مستوفی یادآور شده است. مکتب‌خانه‌های اعیان که به احتمال مصدق‌السلطنه با آنها در رابطه بود، گوشه‌ای از خانه‌های بزرگ خویشان و اقوام بود که فرزندانشان در آن مکان همانند مکتب‌خانه‌های دیگر از پنج سالگی به آموزش می‌پرداختند.

۳. مودبان (مربیان) و معلمان

معلمان ویژه‌ای که علی‌الرسم برای تعلیم و تدریس به خانه اعیان و اشراف (درون خانه یا درس‌خانه) فراخوانده می‌شدند، به نجابت و دیانت و پاکدامنی مشهور بودند و دختران و پسران را تعلیم می‌دادند. خانم نجم‌السلطنه نیز «مانند دیگر دختران خانواده‌های هم‌طراز خود نزد معلم خانگی درس و خط را تعلیم دید.»^۳

و چه بسا برای پسرش نیز، معلم و مربی خاصی را دعوت کرده است. معلمان و مودبان یا مربیان یاد شده در زمان‌هایی بر پایه شرایط خاص در زمره «ابواب‌جمعی» بزرگان، خانه و سرپناهی دست و پا می‌کردند و زندگی آنان، تأمینات لازم را به دست می‌آورد و حتی همراه خانواده‌ها به بیلاق و قشلاق می‌رفتند و به دلیل معلمی و موقعیت کم و بیش علمی (روحانی و طلبگی) از مصاحبان محترم و حاشیه‌نشینان «سفره بزرگان» به شمار می‌رفتند.

در دربارها گاه معلمان و مربیان برجسته، منزلت بیشتری به دست می‌آوردند. واژه فارسی

۱. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تهران، هرمس ۱۳۸۶) ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۲۷.

۳. زندگی ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه، ص ۲۷.

«لله» یا «معلم سرخانه» و واژه ترکی «اتابک» بیش و کم یادآور «مودبان» دوره‌های گذشته است و برخی از شخصیت‌های علمی و ادبی چون سلمان ساوجی به عنوان مربی شیخ اویس ایلکانی و رضاقلی خان هدایت مربی شاهزادگان قاجار در تاریخ نام‌آور شده‌اند. دکتر باقر عاقلی درباره تحصیلات ابتدایی دکتر مصدق نوشته است:

«محمد از سن پنج سالگی تحصیلات مقدماتی را تحت نظر معلمین خصوصی که از بین بهترین مدرسین آن زمان انتخاب شده بودند [معلم سرخانه] آغاز کرد. ذکاء و فطانت این کودک موجب شد که در مدتی قلیل مقدمات زبان و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را فرا گیرد و در حسن خط و نوشتن رسائل [همانند پدر] پیشرفت زیادی نماید و به علت قرابت مادرش با خاندان سلطنت به اندرون شاه راه یافت و غالباً همبازی سالارالسلطنه، عضدالسلطنه و یمین‌الدوله پسران ناصرالدین شاه بود». دکتر عاقلی ادامه می‌دهد که پس از درگذشت پدر «هرگز رشته تحصیلات را رها نکرد و زبان فرانسه و ادبیات فارسی را نیکو فراگرفت»^۱

۴. دروس مکتب‌خانه

نوآموزان در مکتب‌خانه‌ها (خصوصی و عمومی) یا در محضر معلمان سرخانه، آموزش خود را «از القبا شروع کرده، بعد از قرآن به فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و معانی و بیان می‌رسیدند... [وقتی] از مکتب‌خانه خارج می‌شدند، هر کدام قریحه‌ای داشتند دنبال تحصیل خود را در خارج می‌گرفتند و خود را کامل‌تر می‌کردند و آنها که استعدادی نداشتند نیز به هر جا که باید برسند، رسیده بودند»^۲

عبدالله مستوفی در شرح و توصیف دروس چنین آورده که نخست جامع‌المقدمات: «حاوی کتاب‌های زیر، امثله و شرح امثله، صرف میر فارسی، تصریف و شرح تصریف در صرف عوامل جرجانی و عوامل ملامحسن، عوامل منظومه (به شعر فارسی)، انموزج و صمدیه در نحو و کبرای فارسی در منطق، دانش‌آموزان پس از جامع‌المقدمات به خواندن کتاب‌ها و رساله‌های زیر می‌پرداختند. شرح سیوطی، الفیه بن مالک، شرح نظام، شرح جامی (در نحو و صرف) حاشیه ملا عبدالله و شرح شمسیه (در منطق) و بالاخره مغنی و مطول (در معانی بیان) و در فارسی ترسل، مخزن‌الانشاء، گلستان و کتب تاریخی فارسی مثل ناسخ‌التواریخ، دیوان شعرا مانند کلیات سعدی، غزلیات حافظ، خمسه نظامی، دیوان سنایی غزنوی، مثنوی ملای رومی و غیره»، مستوفی افزوده است:

«چنانکه بعضی اظهار میل می‌کردند خلاصه‌الحساب شیخ بهایی در حساب و برای فهم تقویم رقمی، قدری از اصول ارقام و اعداد هم علاوه می‌گشت» همو یادآور شده است:

«مشق خط نیز در این مکتب‌خانه یکی از اصول تعلیم و تربیت به شمار می‌آمد. هر چند یکبار که در مکتب‌خانه عده‌ای پیدا می‌شدند که وقت تعلیم گرفتن آنها از استاد خط رسیده

۱. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۳ ص ۵۵-۱۴۵۴.

۲. شرح زندگانی من، ص ۳۲۴.



• امیر نظام گروسی

بود، خطاطی را خبر می‌کردند که هفته‌ای دو روز می‌آمد و مشق خط می‌داد» مستوفی ناگفته نگذاشته و نوشته است: «گذشته از این اصول علمی و فنی معلم مکتبخانه مکلف بود شاگردهای خود را به معارف مذهبی هم آشنا کند و مواظب نماز بچه‌ها باشد. آخوند [مکتبدار] در این قسمت وظیفه خود، هر روز مسائل مذهبی (از اصول و فروع دین گرفته تا طهارت و نجاست، وضو و مقدمات و مقارنات آنها) را از روی «مسئله» و فتوای مقلد زمان برای بچه‌ها می‌گفت و هر روز عصر همین که کارهای درس تمام می‌شد، همگی را وادار می‌کرد وضو بگیرند و به‌طور اجتماع، نه جماعت، نماز بخوانند».

۵. محمد مصدق در محضر امیرنظام گروسی

بیان حضور دکتر مصدق در محضر امیر نظام، نگارنده را با چگونگی تحصیلات و دانش‌آموزی وی بیشتر آشنا کرد. امیرنظام گروسی از ادیبان خوشنام و فرهنگ‌دوست زمان خود به شمار می‌رفت و از دوستان نزدیک میرزا هدایت وزیر دفتر (پدر دکتر مصدق) بود. وی در سال ۱۲۶۹ خورشیدی به تهران آمده بود چون وزیر دفتر ناخوش بود پسرش محمد (دکتر مصدق) را به دیدن امیرنظام و خوش‌آمدگویی فرستاد. امیرنظام در حیاط نشسته بود و از میهمانان پذیرایی می‌کرد. از محمد نه ساله حال پدرش را پرسید و آنگاه «کتاب حافظی را از

صندوق‌دار خود خواست» که آورد و برای او (دکتر مصدق) فالی گرفت و این غزل درآمد.

ای دل آن به که خراب از من گلگون باشی بی زرو گنج به صد حشمت قارون باشی
در مقامی که صدارت به فقیران بخشند چشم دارم که به جاه ز همه افزون باشی
در ره منزل لیلی چه خطر هاست به جان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

دکتر مصدق نوشته است: «من از اول تا به آخر آن را خواندم. سپس لای کتاب کاغذی گذارد و آن را با عکسی از خود که زیر آن اسم مرا نوشت و امضاء کرد به من یادگار داد و گفت این غزل را برای آقا هم بخوان!»^۱

اثرات غزل لسان‌الغیب گویی تا واپسین دم حیات راهگشا و توانبخش حیات دکتر مصدق بود. آن سان که همه «خطر»ها را پذیرفت و «قدم» از طریق «منزل لیلی» (خدمت به ملت و میهن) بیرون نگذاشت.

زمانی که نگارنده دانشجوی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود در درس ادبیات فارسی عرض‌نامه باباافضل کاشانی و چند غزل حافظ به دانشجویان تعلیم داده می‌شد. مصدق نُه ساله بود که شعر حافظ را در پیشگاه امیرنظام گروسی قرائت کرد، این نشان از آموزشی دارد که مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر و خانم نجم‌السلطنه برای فرزند خود فراهم آورده بودند. این امر در مکتب‌خانه‌ها تحقق پیدا نمی‌کرد و بی‌تردید وی از آموزش خصوصی در سطح بالا برخوردار بوده است.

به حدس قوی مصدق درس‌های مکتب‌خانه را خوانده بود و در نُه سالگی توان آن داشت که شعر حافظ را قرائت کند. به نظر می‌رسد به دلیل مشاغل خاندانی حتماً سیاق و ریاضیات می‌دانسته و چه بسا کتاب خلاصه‌الحساب شیخ بهایی را درس گرفته است خط او خوش و خوانا است و معلوم می‌شود نزد مشاغلان تعلیم یافته است و به لحاظ آموزش‌های مذهبی (خانوادگی)، نزد معلمان، دارای باورمندهایی شده بود که نوشته‌ها و سخنرانی‌های او در دوران نمایندگی و نخست‌وزیری و رساله دکتری از دانشگاه نوشاتل نشان‌دهنده آن است.

۶. زناشویی و نخستین مشغله دیوانی (استیفای خراسان)

تحصیلات خصوصی مصدق‌السلطنه و پارهای کارهای شخصی چون «آبادکردن ملکی در خانی‌آباد تهران»^۱ و مطالعات شخصی، همچنان پس از قتل ناصرالدین شاه ادامه داشت. به قول نجم‌السلطنه در نامه‌ای به برادرش فرمان‌فرما، «مصدق هیچ عمل هرزگی هم ندارد الحمدالله به هیچ قسم، من راضی هستم، خدا بهترش کند»^۲ وی در جای دیگر نوشته است «مصدق‌السلطنه بسیار بسیار خوب تربیت شده، یعنی خدا کرده والا بچه بی‌پدر نباید خوب شود»^۳.

خانم نجم‌السلطنه به سان همه مادران، به قول خانم دکتر اتحادیه «مشغله فکری‌اش

۱. خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۵۲ - ۵۳.

۲. زندگی ملک تاج خانم نجم‌السلطنه، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۷۲.

ازدواج مصدق السلطنه بود. چنانچه در نامه‌ای خطاب به فرمانفرما در کرمان نوشته است که «می‌خواست اشرف (فخرالدوله) دختر حضرت علیا ولیعهد را برای مصدق بگیرد ولی ولیعهد دخترش را نداده بود»^۱ اما مصدق «تا حال نه صیغه خواسته و نه زن عقدی»^۲ و نظرش این بوده که «آدم خودش شخصی بشود، زن از بابت آدم معتبر بشود. اگر آدم کسی هست و نان دارد به او زن می‌دهند»^۳

سرانجام کوشش‌های خانم نجم السلطنه به نتیجه رسیده است و پسرش «با ضیاء السلطنه دختر امام جمعه که مادرش نوه دختری ناصرالدین شاه بود، ازدواج کرد. ضیاء السلطنه زنی سازگار، مهربان، وفادار و استوار بود که در کنار تمامی گرفتاری‌های بعدی همسر ایستادگی و مقاومت کرد»^۴.

مصدق السلطنه زندگی عادی و شخصی خود را تا سال ۱۳۱۴ قمری با وقار و آبرومندی به سر برد و به قول غلامحسین افضل الملک «مستوفی اول دیوان اعلاء» گردید و «با حوادث سن به اعلا مراتب تجربه و کهولت رسید و دارای فضل و سواد و هوش... و در جمادی‌الآخر این سال [۱۳۱۴ ق] استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد»^۵

افضل الملک در معرفی مصدق السلطنه مطلبی نوشته که به لحاظ تاریخی از اهمیت وافری برخوردار است «میرزا محمد خان مصدق السلطنه را امروز از طرف شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند لیکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبهه که ره صدساله می‌رود بالاتر از استیفای اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می‌تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه‌نویسی ولایتی برساند. لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می‌افزاید. پدرش مرحوم میرزا هدایت‌الله وزیردفتراست و مادرش سرکار علیة عالیة نجم السلطنه، خواهر نواب علیة عالیة حضرت علیا دامت شوکتهاست که بانوی حرم‌خانه جلالت علیا می‌باشد که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصرت‌الدوله هستند چون این جوان بیست و پنج ساله از اهل هوش و فضل و به قدری آداب‌دان و قاعده‌پرداز است که هیچ مزیدی بر آن تصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی‌شود ولی بدون تزویر و ریا. کمال خفص جناح و ادب را دربارہ مردمان به جا می‌آورد. شاید در عالم تابینی خود، به چند نفر از وزرای مالیه و روسای دفتر خیلی بی‌اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است. لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه انسانیت و خوش خلقی و تواضع را فطره لاهیله سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این‌طور جلوه‌گری کنند لایذ از آیات بزرگ گردد»^۶

۱. همان، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان.

۴. افضل الملک - میرزا غلامحسین - افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان (تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۱) ص ۸۲.

۵. همان، ص ۸۳.

دکتر باقر عاقلی در مورد خدمات مصدق السلطنه در خراسان نوشته است:

«محمدخان مصدق السلطنه در سمت مستوفی اول و استیفای خراسان مشغول کار شد و در مدت کوتاهی تمام فنون و رموز کار را فراگرفت به طوری که پس از یک سال تمام مستوفیان درجه دوم و سررشته داران و عزب دفتران اشکالات فنی خود را با او در میان نهادند و از اطلاعات او بهره مند می شدند.»

مستوفی جوان و تازه کار خراسان در همان نخستین ماه های اول تمام سررشته کارها را به دست گرفت و با قدرت تمام از افراط و تفریطها جلوگیری می نمود به طوری که در آن ایام که کلمه مستوفی مترادف دزد بود در خراسان از بین رفت» وی افزوده است: «البته سختگیری های رئیس استیفا تدریجاً در بین مقامات خراسان سوء اثر بخشید، مخصوصاً والی و سایر مقامات لشکری و کشوری از مستوفی جوان رنجیده خاطر شدند و زیان به شکوه و شکایت گشودند»^۱ مصدق السلطنه به طوری که خود بیان کرده است در آغاز از کارهای استیفا در خراسان راضی بود اما به مرور به دلایل نابهنجاری دیوان سالاری کشور، دلسرد شده و کارها را رها کرده به تهران بازگشته است اما در اقامت تهران نوشته است: «از آن به بعد از معاشرت با اشخاص خودداری کردم و در خانه منزوی شدم و چون از بیکاری به من بد می گذشت و مدرسه سیاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود، می خواستم در آن مدرسه تحصیل کنم ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین درآید وسایل تحصیل خود را در حدود برنامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی، میرزا عبدالرزاق بغایری، میرزا غلامحسین خان رهنما و میرزا جوادخان قریب دیپلمه مدرسه سیاسی و ناظم مدرسه آلمانی گذرانیده ام فراموش نمی کنم و خود را مرهون الطافشان می دانم.»^۲

۳۴۳

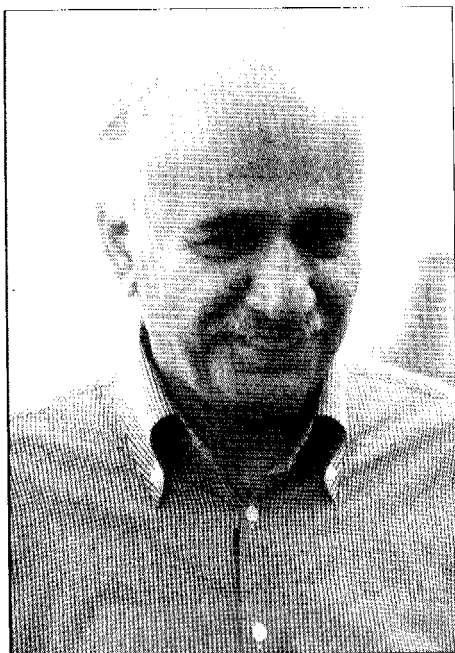
سخن پایانی

دکتر مصدق در خاندان اشرافی و دیوانی قاجار متولد شد و به دلیل علاقه مندی پدر و به ویژه مادرش به تعلیم و تربیت او، داشتن موقعیت ممتاز، تحصیلات ابتدایی خود را توسط معلمان و مدرسان خصوصی به انجام رسانید و پس از درگذشت پدرش عهده دار وظایف دیوانی (استیفاء) شد و در این مسیر دیگر نتوانست در مدرسه هایی چون دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی به تحصیل بپردازد و در خانه به تشویق مادر «مسأله آموز صد مدرّس شد».

وی در محضر برخی شخصیتها که با پدر و بزرگان خاندانش در رابطه بودند، چون عبدالحسین میرزا فرمانفرما (دایی)، حاج شیخ هادی نجم آبادی و حاج سیداسدالله خرقانی، امیرنظام گروسی و دیگران، آداب و رسوم برخورد های اجتماعی و متانت نفس و بزرگمنشی را فرا گرفت و با داشتن «گوهر پاک» در زندگی «قابل فیض» گردید. هشت یا نه ساله بود

۱. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۴۵۷.

۲. خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۵۹.



• دکتر ناصر تکمیل همایون (عکس از حسین حائری اردکانی)

که نهضت تنباکو، به قول کسروی «نخستین تکان در توده ایران» به وجود آمد.^۱ و به تحقیق واکنش روحی و آرمانی ویژه‌ای را در آن کودک پدید آورد که در تمام دوران زندگی سیاسی خود «مخالف با واگذاری هر نوع امتیاز به خارجیان باشد».^۲

اعتقادات ملی او بی تردید در رابطه با پدرش به عنوان یار وفادار میرزا تقی‌خان امیرکبیر (پرورده میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و پدرش میرزا عیسی فراهانی) و آشنای اصلاحات میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپه‌سالار)، و در رابطه با مادرش به دو فرزند برومند عباس میرزا نایب‌السلطنه (نخستین اصلاحگر عصر قاجار) بوده است که با تدبیر خانوادگی مادر و عرفان پدر، اندیشه‌ای را در مصدق ایجاد کرد که با عنوان «ایرانیت و اسلامیت» در بسیاری از سخنرانی‌ها و نوشته‌های او انعکاس یافته و پس از پایان تحصیل در اروپا در بازگشت به وطن با جوهر مردم‌سالاری و دموکراسی آرایش بیشتری یافته و آمیزش داده شده است. مصدق‌السلطنه تحصیلات در ایران آن روزگار را کافی و وافیه نمی‌دانست و با آنکه سن او از دوره رسمی و معمولی «دانشجویی» گذشته بود و وی دارای فرزندان بود، اما پس از گذراندن دوران پرشکوه نهضت ملی مشروطیت، با فرا رسیدن روزگار سیاه «استبداد صغیر» با تهیه وسایل مسافرت تحصیلی و تذکره، از طریق قفقاز عازم اروپا شد و در مارس ۱۹۰۹ میلادی (اسفند ۱۲۸۸ خورشیدی) وارد پاریس شد.

۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران (تهران، امیرکبیر ۱۳۴۹)، ص ۱۷.

۲. کاتوزیان، همایون، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین (تهران، رسا ۱۳۷۱)، ص ۲۲ - ۲۴.